

بیداری اسلامی - منطقه ای، آغازی بر یک پایان بزرگ / مدیر مسئول

در هفته های اخیر شاهد تحولاتی ناگهانی و گسترده در شمال آفریقا و منطقه خاورمیانه بودیم. آتشفشان خشم فروخورده و عزت لگد مال شده ملت های مسلمان در کشورهای تونس، مصر، یمن، لیبی، بحرین، اردن و عربستان شروع به فوران نمود و در مقابل دیدگان همه چند رژیم مقتدر و با ثبات وابسته به نظام سلطه مدرن را به زانو در آورد.

سمت و سوی این تحولات و حوادث چیست و در فرجام خود به کجا خواهد رسید؟ پاسخ به این سئوال مشکل و نیازمند گذر بیشتر زمان است اما آنچه مسلم و قطعی است اولاً سهم عظیم انقلاب اسلامی و پایداری نظام جمهوری اسلامی با محوریت ولایت فقیه - چه در دوره زعامت بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (رحمه الله) و چه در دوره رهبری درخشان مقام معظم رهبری حضرت آیت الله المعظمی خامنه ای (مد ظله) - در بروز این تحولات است و ثانیاً شنیده شدن صدای خرد شدن استخوان های نظام سلطه مدرن غربی است.

مدرنیسم غربی پس از شکل گیری و بسط مبانی نظری اش در عهد رنسانس و به دنبال آن دستیابی به علوم مدرن و واپس آن دست یابی به تکنولوژی مدرن، آتش میل به سلطه و استعمار و استثمار را در جان شیطان زده دول غربی و اروپایی شعله ور کرد و ارتش های مسلح به سلاح های آتشین مدرن، روانه این سو و آن سوی عالم شدند. آفریقا، آسیا و بویژه کشورهای اسلامی مورد طمع و سلطه جویی دول مدرن غربی و مخصوصاً دولت انگلستان قرار گرفتند. به دنبال جنگ جهانی دوم و افول امپراطوری انگلیس و سر بر آوردن آمریکا عصر استعمار وارد مراحل تازه ای شد. در این مرحله، راهبرد حمله با کشتی های توپدار و سواره و پیاده نظام مسلح به سلاح های مدرن که در اواخر امپراطوری انگلیس رو به تضعیف نهاده بود، ضعیف تر شد و راهبردهایی چون استحاله فرهنگ های دینی و ملی و قومی کشورها در همسویی با فرهنگ المحادی و مدرن غربی برای درهم شکستن مقاومت های ملت ها و تداوم نظام سلطه اولویت یافت اگر چه هر جا که لازم و ضروری بود، مجدداً توپخانه ها و کشتی ها و هواپیماهای جنگی به کار گرفته می شد و کشتار و خونریزی برای حفظ حکومتی دست نشانده و یا سرکوب قیامی دینی و یا ملی به جریان می افتاد.

قابل انکار نیست که مدرنیسم غربی به خصوص ظرف یک قرن اخیر توانست تغییرات شگرفی در ساختارهای فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جهان ایجاد کند و ارزش های خویش را یا بر ارزش های دیگر فرهنگ ها فائق و غالب و آن ها را تخریب و یا کاملاً منفعّل کند و یا آن که آن ها را وادار به پذیرش المتقاط و امتزاج نماید. حتی در کشوری با عمق دینی و مذهبی ای چون ایران، رژیم وابسته و مدرن پهلوی توانست با اتکا به نظام تعلیم و تربیت مدرن و دیگر ابزارها و ساز و کارهای بر آمده از مدرنیته زخم های عمیقی را ایجاد کند و جامعه دینی ایران را در گرداب انگاره ها و ساختارهای مدرن به سختی گرفتار نماید.

حادثه عظیم انقلاب اسلامی اگر چه سلطه سیاسی مدرنیسم را بر ایران از بین برد و نظام مستقل و قدرتمند جمهوری اسلامی را حاکم نمود و منشأ تحولات عظیمی در سطوح مختلف فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی شد، اما این همه دستاورد به معنای محو همه آثار به جا مانده از رژیم مدرن پهلوی نبود. یکی از بهترین ادله این امر طرح مبحث ضرورت تحول در علوم انسانی پس از گذشت سی سال از پیروزی انقلاب است. البته این واقعیت دلیلی بر تحقیر و ناچیز انگاشتن دستاوردهای

عظیم داخلی و خارجی انقلاب نیست، بلکه صرفاً یاد آوری این نکته است که تأثیرات مدرنیسم غربی از چنان عمقی برخوردار بوده است که استقرار سی ساله نظامی اسلامی و مستقل برای محو این تأثیرات کافی نبوده است و همچنان نیازمند تکاپویی جدی در مسیر مقابله با انگاره ها و ساختارهای مدرن هستیم.

اکنون بحث بر سر تأثیرات مدرنیسم بر جامعه ایران نیست بلکه سخن از غلبه عالمگیر نظام سلطه مدرن غربی است که تحولات اخیر در منطقه، نشانه هایی از افول این نظام و از دست رفتن پایگاه های مهم آن در منطقه حساس خاورمیانه است. اگر چه تحولاتی دیگر همچون رکود بی سابقه اقتصادی آمریکا و غرب، نشانی از این افول بود اما سقوط سریع رژیم های بن علی و مبارک شکنندگی اقتدار جهانی آمریکا و هم پیمانانش را برای همگان آشکار نمود.

اما آنچه بیش از افول اقتصادی و سیاسی غرب مدرن اهمیت دارد، افول نظری و فرهنگی آن است که سال ها پیش از افول اقتصادی و سیاسی آن برای برخی از صاحب نظران ژرف اندیش و غرب شناس آشکار شده بود. افول، سرنوشت محتوم تمدنی است که غیب و ربوبیت الهی را منکر شود و حقیقت عالم و هستی را به محسوسات کاهش دهد و انسانیت را تا مرز «اولئك كالانعام بل هم اضل» منحط کند.

بدون شک تمدن غرب یکی از مقتدرترین تمدن های تاریخ بشری بوده است و برق علوم و تکنولوژی مدرن چشم ها را خیره و عقل ها را مبهوت کرده است. اساساً مدرنیسم با انکا به همین اقتدار توانسته است عالم و آدمی نو و متفاوت با همه اعصار و قرون پیشین بسازد اما نکته استهزاء آمیز این است که عالم و آدم مدرن این اقتدار را به حساب زیرکی و عقلانیت و حقانیت خویش می گذارد و تاسف بار این که بسیاری از متدینان نیز تا حد زیادی با این تحلیل از چرایی اقتدار غرب مدرن موافقت و حداقل آن را در امر ساختارهای معیشتی و اداره و تدبیر دنیا سر آمد و قابل الگو برداری می دانند

[1]

اما غافل از آن که هر گاه خداوند و یا ربوبیت و هدایت های او انکار شود، دنیای بشر نیز در باطن و حقیقت امر تباہ و ویران شده و جهنمی بیش نخواهد بود و البته ای بسا این جهنم در پوششی از زیور و زینت و چشم گیری و اقتدار جلوه کند. بسیاری از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام بیانگر این سنت الهی است. در قرآن کریم از هلاکت اقوام متعددی به دلیل سرکشی و فساد

سخن گفته شده است اما جالب اینکه تقریباً همه این اقوام در اوج اقتدار و ثروت و توانمندی های مادی بودند:

أَوَلَمْ يَسْ رُوا فِي الِأَرْضِ فِي نَظْرُوا كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الِذِّ نَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشِدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً
وَأَثَارُوا الِأَرْضِ وَعَمَّ رُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَّ رُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُظَلِّمَهُمْ
وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظَلِّمُونَ [2]

آ در زم ن نگرد ده آند تا بب نند فرجام کسانی که پ ش از آنان بودند چگونه بوده است. آنها بس ز رومندتر از ا شان بودند و زم ن راز ر و رو کردند و پ ش از آنچه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند و پ امبرانشان دلا ل آشکار برا شان آوردند. بنا بر ا ن خدا بر آن نبود که برا شان ستم کند ل کن خودشان بر خود ستم می کردند.

اما دو آیه بیش از دیگر آیات گویای این سنت شگفت الهی است:

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْيَنَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ الْأُمُوسَ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْأُمَمَ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ [3]

آنگاه که زمین در راه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند شبی یا روزی فرمان [و رانی] ما آمد و آن را چنان درو ده کردیم که گویی در روز وجود نداشته است. این گونه نشانه‌های خود را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کند.

آیه فوق تزیین زمین که نتیجه ثروت و رفاه و اقتدار تمدنی یک قوم و یا اقوام متعدد است و نیز حس غلبه بر زمین و طبیعت را که از قضا امروز شاخص ترین حس تمدنی انسان مدرن است، مقدمه عذاب الهی می‌داند و این عذاب را مایه تفکر و عبرت گیری دیگران

44

ترو صریح تر آیه
سوره انعام است که اساساً مجازات نسیان خداوند و ایستادگی در مقابل تعالیم و تذکرات انبیاء را در گام اول نه نزول عذاب آسمانی و یا زمینی می‌داند و نه محرومیت از نعمتهای مادی و دنیوی بلکه گشودن همه درهای قدرت به روی منکران و فراموشکاران خداوند و انبیاء می‌داند که البته در فرجام خود به عذابی هولناک و غافلگیرانه منجر خواهد شد:

فَالْمَأْمُونُونَ أُولَٰئِكَ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ وَلَهُ يَرْجِعُونَ [4]

پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند درهای هر چه زی [از نعمتها] را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند ناگهان [گر بان] آنان را گرفته‌ایم و کباره نومید شدند.

شگفت این که در روایات تفسیری، اهل بیت علیهم السلام تاویل نهایی این دو آیه را در آخرالزمان دانسته‌اند که پس از اقتدار گمراهان و کافران، با حادثه ظهور بساط این اقتدار برچیده می‌شود.

اگر دهها آیه و روایت دیگری که ما را به فهم عمیق تمدن مدرن غرب رهنمون می‌کنند، کنار بگذاریم و فقط همین دو آیه را مد نظر قرار دهیم، کافی است که راهگشای ما به باطن و حلق مدرنیته غربی و نظام سلطه بر آمده از آن باشد اما افسوس که معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام در بسیاری از عرصه‌ها مهجور و متروک مانده‌اند و ما با منظومه فکری ای ملتقط و مزوج با انگاره‌های شرقی و غربی به تحلیل و فهم حوادث می‌نشینیم

که نتیجه ای جز گمراه شدن و عدم فهم درست امور ندارد.

آری سرنوشت محتوم غرب مدرن که خداوند را انکار می کند و هر امر غیبی و غیر محسوس را افسانه می پندارد و خویش را بی نیاز از هر گونه هدایت آسمانی می بیند، چیزی جز افول و سقوط نیست و اکنون نشانه های این افول یکی پس از دیگری ظاهر می شود و البته پیش از غرب، تمدن شرقی مبتنی بر مارکسیسم سقوط کرد که خود شاخه ای از مدرنیسم بود و اکنون صدای خرد شدن استخوان های تمدن غربی مبتنی بر لیبرالیسم به گوش می رسد. مارکسیسم و سوسیالیسم تجسم نفس اماره جمعی و لیبرالیسم و کاپیتالیسم تجسم نفس اماره فردی بشر مدرن و بعد از رنسانس بود.

غرب در سقوط رقیب شرقی خود دست افشانی و پایکوبی کرد اما غافل از این که همه عوامل سقوط مارکسیسم و سوسیالیسم در لیبرالیسم و کاپیتالیسم نیز فراهم است و تنها تفاوت در تقدم و تاخر سقوط است چه آن که هر دو در پشت کردن به خداوند و انکار هدایت های الهی و خودبنیادی اومانیستی که اصلی ترین عامل سقوط است، مشترک هستند.

یکی از مهم ترین نشانه های افول مدرنیته و تمدن غرب، خلأ فکری و نظری آن است. این تمدن اگر چه توانست با شعارهایی چون آزادی و دموکراسی و رفاه و مدارا و حقوق انسان و ... برای بیش از یک قرن جذابیتی برای خود ایجاد کند و کسانی را شیفته و فریفته خویش نماید اما اکنون همه این شعارها رنگ باخته اند و ماهیت سراب گونه خویش را نشان داده اند. امروز غرب با محوریت آمریکا تجسم تزویر و غارتگری و خشونت و بحران زدگی است و هیچ ایده و طرح جذابی برای توجه افکار و انظار برای داخل و نیز خارج از خود برای دیگر ملت ها ندارد.

خیزش ملت های مسلمان منطقه و سقوط رژیم های وابسته و دست نشانده نظام سلطه مدرن، آغازی بر یک پایان بزرگ است. این بیداری و خیزش منطقه ای بدون شک به بیداری و خیزشی جهانی منجر خواهد شد و بساط سلطه غربی ها و آمریکایی ها را بر خواهد چید و وضعیت و شرایط و آرایشی نوین را در صحنه سیاست جهانی رقم خواهد زد. آنچه در شرایط جدید برجسته خواهد بود، احیای تمایلات دینی و معنوی و نیاز به یک دگرگونی عمیق در همه سطوح سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خواهد بود اگر چه نمی توان از عدم بروز آشفتگی ها و به هم ریختگی ها و احیاناً جنگ ها و برخوردهایی در مقیاس هایی وسیع مطمئن بود. آمریکا و غرب با محوریت یهود و صهیونیسم اگر در لبه پرتگاه بودن خود را حس کنند و از بازسازی و نجات خویش مایوس شوند، ممکن است به هر اقدام جنون آمیزی متوسل شوند اگر چه این احتمال نیز دور از تحقق نیست که خیزش های مردمی به سرعت به آمریکا و کشورهای اروپایی نیز سرایت کرده و آنها را تا مرز فروپاشی و فشل شدن پیش ببرد.

اما به نظر نگارنده آنچه در این میان بیش از هر چیز دیگر در خور تأمل و ابتهاج آور است پدیدار شدن نشانه های یک آآمدگی جهانی برای تحولی بنیادین و در انداختن طرحی نو برای اداره انسان و جهان است. طرحی که از هیچ جمعیت موجود ایدئولوژی انسانی و از هیچ حزب و گروه و بر نمی آید و تنها در صلاحیت آخرین ذخیره الهی برای بشریت حضرت بقیة الله الماعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و البته نظام جمهوری اسلامی که طبیعت داری این حادثه عظیم از آرمان هایش بوده است و همان گونه که گفتیم در بروز تحولات و خیزش های کنونی نقشی عظیم داشته است، می تواند در جهت تسریع در این امر و آماده سازی جوامع در

سطح جهانی و آدرس دادن درست به بشریت سرخورده از ضلالت های سنتی و مدرن، نقشی بس بزرگ ایفا کند.

متفکران و اندیشمندان جمهوری اسلامی باید در این مسیر، به این نکته مهم توجه داشته باشند که در عرصه نظری و فرهنگی آنچه بدیل و جایگزین شایسته وضع موجود است، معارف ناب اسلامی و شیعی است و نه معارف آمیخته و ممزوج با آموزه های شرق و غرب قدیم و جدید. به گفته بسیاری از صاحب نظران اساسا مدرنیسم، تداوم منطقی فلسفه های بشری یونانی و ایده های ارسطویی و افلاطونی بوده است و اساسا غرب قدیم با محوریت یونان، و غرب مدرن با محوریت اروپا و آمریکا، در خود بنیادی معرفتی و عقیدتی و عملی، و انکار وحی و ربوبیت الهی، نقطه مشترکی آشکار دارند اگر چه ممکن است در لایه ها ی نیز دچار تعارضاتی باشند.

بنا بر این آنچه می تواند در شرایط کنونی دنیا حرف و طرحی نو قلمداد شود و المهام بخش بشریت باشد و او را برای پذیرش تحولی اساسی و جهانی آماده نماید، آموزه ها و معارف خالص قران و اهل بیت علیهم السلام پیراسته از اندیشه های ساخته و پرداخته آزمون پس داده بشری است. اما آیا حوزه های علمیه ما برای ارائه جهانی این معارف آمادگی دارند و آیا اساسا آنچه امروز در نظام آموزشی حوزه جریان دارد، با محوریت تعلیم و تعلم معارف ناب قران و اهل بیت علیهم السلام است؟

و الحمد لله رب العالمین

[1] . همان گونه که بارها گفته ام نفی علوم و تکنولوژی و ساز و کارهای معیشتی مدرن به معنای نفی پذیرش اضطراری این علوم و ابزارها و ساز و کارها در شرایط کنونی که هیچ گریزی از آنها نمی باشد، نیست و بلکه این از وظایف ما است که در بستر ضرورت های کنونی در همه زمینه ها مقتدر و مسلح به همه ابزارهای اقتدار و استقلال باشیم.

[2] . روم / 9

[3] . یونس / 24

[4]. انعام/44